

## فوت کوزه گری

استاد کوزه گری بود که خیلی با تجربه بود و کوزه های لعابی که می ساخت خیلی مشتری داشت .

شاگردی نزد وی کار می کرد که زرنگ بود و استاد به او علاقه داشت و تمام تجربه های کاری خود را به او یاد داد .

شاگرد وقتی تمام کارها را یاد گرفت . شروع به ایراد گرفتن کرد و گفت مزد من کم است . و کم کم زمزمه کرد که من می توانم بروم و برای خودم کارگاهی راه اندازی کنم و کلی فایده ببرم .

هرچه استاد کوزه گر از او خواش کرد مدتی دیگر نزد او بماند تا شاگردی پیدا کند و کمی کارها را یاد بگیرد تا استاد دست تنها نباشد ، پسرک قبول نکرد و او را دست تنها گذاشت و رفت .

شاگرد رفت و کارگاهی راه اندازی کرد و همانطور که یاد گرفته بود کاسه ها را ساخت و رنگ کرد و روی آن لعاب داد و در کوره گذاشت . ولی متوجه شد که رنگ کاسه های او مات است و شفاف نیست .

دوباره از نو شروع کرد و خاک خوبتر انتخاب کرد و در درست کردن خمیر بیشتر دقت کرد و بهترین لعاب را استفاده کرد و آنها را در کوره گذاشت ولی باز هم مشکل قبلی بوجود آمد .

شاگرد فهمید که تمام اسرار کار را یاد نگرفته . نزد استاد رفت و مشکل خود را گفت . و از استاد خواهش کرد که او را راهنمایی کند .

استاد از او پرسید که چگونه خاک را آماده می کند و چگونه لعاب را تهیه می کند و چگونه آنرا در کوره می گذارد . شاگرد جواب تمام سوالها را داد .

استاد گفت : درست است که هر شاگردی باید روزی استاد شود ولی تو مرا بی موقع تنها گذاشتی . بیا یک سال اینجا بمان تا شاگرد تازه هم قدری کار یاد بگیرد و آن وقت من هم تو را راهنمایی خواهم کرد و تو به کارگاه خودت برو .

شاگرد قبول کرد یکسال آنجا ماند ولی هر چه دقت کرد متوجه اشتباه خودش نمی شد .

یک روز استاد او را صدا زد و گفت بیا بگویم که چرا کاسه های لعابی تو مات است .

استاد کنار کوره ایستاد و کاسه ها را گرفت تا در کوره بگذارد به شاگردش گفت چشمهایت را باز کن تا فوت و فن کار را یاد بگیری .

استاد هنگام گذاشتن کاسه ها در کوره به آنها چند فوت می کرد . بعد از او پرسید : “

فهمیدی ” . شاگرد گفت : نه . استاد دوباره یک کاسه دیگر برداشت و چند فوت محکم

به آن کرد و گرد و خاکی که از آن برخاسته بود به شاگرد نشان داد و گفت : این فوت و

فن کار است ، این کاسه که چند روز در کارگاه می ماند پر از گرد و خاک می شود در

کوره این گرد و خاک با رنگ لعاب مخلوط می شود و رنگ لعاب را کدر می کند . وقتی

آنرا فوت می کنیم گرد و غبار پاک می شود و لعاب خالص پخته می شود و رنگش شفاف

می شود . حالا پی کارت برو که همه کارهایت درست بود و فقط همین فوت را کم داشت .

این مثل اشاره به کسی دارد که بسیار چیزها می داند ولی از یک چیز مهم آگاهی ندارد .  
مثلهای که به این موضوع دلالت دارند عبارتند از :

فلانی هنوز فوتش را یاد نگرفته

اگر کسی فوت این کار را به ما یاد می داد خوب بود

برو فوت آخری را یاد بگیر

همه چیز درست است و فقط فوتش مانده